

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هدیه‌های آسمان

تعلیم و تربیت اسلامی

دوم دبستان

۱۳۹۱



وزارت آموزش و پرورش سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

برنامه‌ریزی محتوا و نظارت بر تألیف: دفتر تألیف کتاب‌های درسی ابتدایی و متوسطه نظری

نام کتاب: هدیه‌های آسمان (تعلیم و تربیت اسلامی) دوم دبستان - ۸

مؤلفان: مرتضی دانشمند، عبدالکریم صالحی، سید سجّاد طباطبائی نژاد، محمود متوسل آرنی و مسلم ناصری

آماده‌سازی و نظارت بر چاپ و توزیع: اداره‌ی کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی

مدیر امور فنی و چاپ: سید احمد حسینی

مدیر هنری: مجید ذاکری یونسی

طراح گرافیک و صفحه‌آرا: حسین وهابی

تصویرگران: شیوا ضیایی، گلنار ثروتیان، مهدیه صفایی نیا، سحر خراسانی، عاطفه ملکی‌جو، پرینا ملکی و طاهر شعبانی

عکاس‌ها: مجید ذاکری یونسی، فرهاد سلیمانی و حمیدرضا همتی

طراح جلد: مجید ذاکری یونسی

حروفچین: فاطمه باقری مهر

مصصح: حسین چراغی، سیف الله بیک محمد دلیوند

امور آماده‌سازی خبر: فاطمه پزشکی

امور فنی رایانه‌ای: پیمان حبیب پور، سیده شیوا شیخ‌الاسلامی

ناشر: اداره‌ی کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی

تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره‌ی ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)

تلفن: ۸۸۸۳۱۱۶-۹، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کدپستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹

وب‌سایت: www.chap.sch.ir

چاپخانه: شرکت افست «سهامی عام» (www.Offset.ir)

سال انتشار و نوبت چاپ: چاپ اول ۱۳۹۱

حق چاپ محفوظ است.

ISBN 978-964-05-2030-7

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۲۰۳۰-۷



کودکان دبستانی عزیزان من هستند.

امام خمینی (ره)





همکار گرامی، معلم عزیز

سلام علیکم؛ خداوند مهربان را شاکریم که بر اساس برنامه‌ی درسی ملی، تحوّل بزرگی در نظام آموزش و پرورش کشور در حال وقوع است. در راستای اهداف این برنامه، تغییرات لازم در کتاب تعلیم و تربیت دینی دوم ابتدایی با عنوان «هدیه‌های آسمان» صورت گرفت. امیدواریم با آموزش مناسب کتاب حاضر، شاهد شکوفایی هر چه بیشتر استعدادها و پرورش انگیزه‌ها و رفتارهای دینی دانش‌آموزان میهن عزیز اسلامی‌مان باشیم.

برای پیشبرد بهتر فرآیند یاددهی-یادگیری، توجه شما را به نکات ذیل جلب می‌کنیم:

۱- برای تدریس کتاب مراجعه به کتاب راهنمای معلم لازم است. بخشی از محتوای آموزشی در کتاب راهنمای معلم قرار داده شده است و بدون مراجعه به آن فرآیند آموزش تکمیل نخواهد شد. به عنوان نمونه برخی اشعار تنها در کتاب راهنمای معلم آمده است.

۲- در سال جاری، کتاب کار دانش‌آموز با کتاب درسی ادغام شده و کتاب جداگانه‌ای برای آن در نظر گرفته نشده است. بنابراین لازم است کلیه‌ی فعالیت‌ها در کلاس انجام شوند.

۳- با توجه به اینکه تصاویر نقش مهمی در تثبیت اهداف درس دارند، لازم است همکاران محترم در راستای آموزش مفاهیم درس، از شیوه‌ی تصویرخوانی نیز استفاده نمایند.

۴- تدریس برخی درس می‌تواند به صورت پیمانانه‌ای صورت گیرد. یعنی با توجه به مناسبت‌های گوناگون و یا احساس



نیاز معلّم، می‌توان برخی دروس را خارج از ترتیب موجود تدریس نمود.

۵- هر درس اجزایی دارد که به صورت خلاصه به آن‌ها اشاره می‌شود. تفصیل مطالب در کتاب راهنمای معلّم آمده است:

عنوان درس: عنوان به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، گویای چکیده و محتوای اصلی درس است و با ایجاد حس کنجکاوی در دانش‌آموزان، در جهت انگیزش آن‌ها به موضوع درس به کار می‌آید.

متن درس: شامل بخش عمده‌ای از مفاهیم و اهداف اصلی درس می‌باشد.

بدانیم: این بخش در راستای تقویت و تکمیل مفاهیم اصلی درس، در برخی دروس قرار داده شده است. لازم به ذکر است که محتوای این بخش جزء درس بوده و در فرایند آموزش نقش قابل توجهی ایفا می‌کند.

علاوه بر سه بخش فوق که ارائه‌کننده مفاهیم درس هستند، فعالیت‌های متنوعی متناسب با هر درس طراحی شده است، که با مشارکت دانش‌آموزان انجام می‌شود:

فکر می‌کنم: این بخش جمع‌بندی و خلاصه‌ی درس به ویژه در حیطه‌ی شناختی از زبان دانش‌آموز است که لازم است دانش‌آموزان مشارکت لازم و مؤثری در آن داشته باشند. ضرورتی بر انجام کتبی این بخش نیست و انجام شفاهی آن از سوی دانش‌آموز کفایت می‌کند.

دوست دارم: این بخش به دنبال تقویت اهداف حیطه‌ی عاطفی بوده و دانش‌آموزان را به انجام فعالیتی عملی



تشویق می‌کند. در حقیقت دانش‌آموزان در این بخش به آنچه در پیش فکر کرده‌اند و فهمیده‌اند، ابراز علاقه می‌کنند. در این مرحله نیز لزومی بر انجام کتبی فعالیت نیست و می‌تواند به صورت شفاهی صورت گیرد.

گفت‌وگو کنیم: در این بخش دانش‌آموزان با هدایت و نظارت آموزگاران به سؤالات مطرح شده پاسخ می‌دهند و با جمع‌بندی آموزگار، مفاهیم درس تثبیت می‌شوند.

امین و مینا: بخشی که یک خواهر و برادر محتوای درس را به زبانی دیگر بیان می‌کنند و دانش‌آموزان با پاسخ‌های متفاوت خود در کلاس، مطالب آن‌ها را تکمیل می‌کنند. این کار در جهت بسط و گسترش مفاهیم درس است.

بگرد و پیدا کن: در این بخش با انجام یک فعالیت عینی و ملموس، دقت دانش‌آموزان تقویت می‌شود.

بین و بگو: این بخش نقش تمرینی در جهت تثبیت مفاهیم درس بوده و موجب تعمیق یادگیری می‌شود.

با هم بخوانیم: شامل شعری در موضوع درس است که توسط دانش‌آموزان هم‌خوانی می‌شود. تعدادی از اشعار هم در راهنمای معلم آمده است.

بازی و نمایش: محتوای برخی دروس به صورت نمایش در کلاس اجرا می‌شود. جهت جذابیت بیش‌تر فعالیت، آموزگاران می‌توانند امکانات لازم برای نمایش را در کلاس تدارک نمایند. این بخش با قرار دادن دانش‌آموزان در موقعیتی فرضی، اهداف درس را تثبیت می‌نماید.

یک کار خوب: انجام این فعالیت نیز وسیله‌ای برای تثبیت اهداف درس است.



تمرین کنیم: این بخش در درس‌های احکام قرار داده شده است و لازم است برای تک تک دانش‌آموزان در مدرسه انجام شود. می‌توان از اولیای دانش‌آموزان خواست تا محتوای درس را در خانه نیز با فرزندان خود تمرین کنند. انتظار می‌رود همه‌ی دانش‌آموزان در بخش‌های گوناگون درس مشارکت داشته باشند و اگر دانش‌آموزی در بخشی نتوانست فعالیت و مشارکت مؤثری داشته باشد، در بخش دیگر به او توجه شود. آروزی گروه تعلیم و تربیت دینی، توفیق روزافزون همکاران عزیز در رشد و پرورش دینی امیدهای آینده‌ی کشور است.

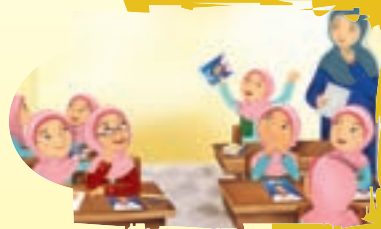
گروه تعلیم و تربیت دینی

دفتر تألیف کتاب‌های درسی ابتدایی و متوسطه نظری

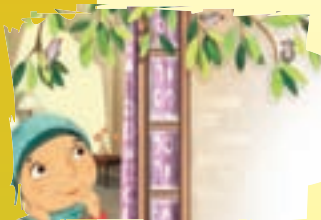
<http://dini-dept.talif.sch.ir>

فهرست

درس اول هدیه‌های خدا ۱۲



درس دوم پرنده‌گان چه می‌گویند؟ ... ۱۶



درس سوم خاطره‌ی ماه ۲۰



درس چهارم مهربان‌تر از مادر ۲۴



درس پنجم وضو می‌گیرم ۲۸





درس ششم پیامبران خدا ۳۴



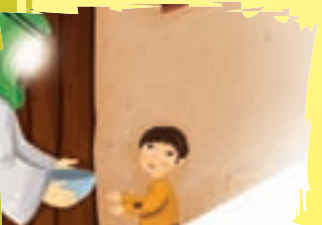
درس هفتم مهمان کوچک ۳۸



درس هشتم جشن میلاد ۴۲



درس نهم خانواده‌ی مهربان ۴۶



درس دهم اهل بیت پیامبر ۵۰





درس یازدهم نماز بخوانیم ۵۴



درس دوازدهم پدر مهربان ۶۰



درس سیزدهم بهترین دوست ۶۴



درس چهاردهم دعای باران ۶۸



درس پانزدهم بچه‌ها سلام! ۷۲





درس شانزدهم طبیعت زیبا ۷۶



درس هفدهم وقت نماز ۸۰



درس هجدهم راز خوش بختی ۸۴



درس نوزدهم جشن بزرگ ۸۸



درس بیستم در کنار سفره ۹۲



هدیه‌های مُخدا

همه‌ی بچه‌ها خوش حال بودند و کتاب‌های درسی جدید را ورق می‌زدند.

زهرا و صبا کنار هم نشسته بودند و عکس‌های کتاب را به هم نشان می‌دادند.

خانم معلّم از در وارد شد و با لبخند گفت: بچه‌ها سلام!

همه به احترام او ایستادند و یک صدا گفتند: سلام!

خانم معلّم گفت:



بچه‌ها امسال کتاب جدیدی داریم به نام «هدیه‌های آسمان».
ریحانه گفت: چه اسم قشنگی! من هدیه گرفتن را خیلی دوست دارم!
معلم لبخندی زد و گفت:
بچه‌ها فکر می‌کنید چه کسی بیشترین هدیه را به شما داده است؟
هرکس چیزی گفت.
فاطمه گفت: پدر و مادر!
معلم ادامه داد: پدر و مادر را چه کسی به شما داده است؟
مریم گفت: خدای مهربان!
معلم گفت: همان خدایی که ما را خیلی دوست دارد و نعمت‌های زیادی به ما
داده است، مانند خورشید، باران، میوه‌ها و ...
بچه‌ها چند لحظه چشم‌هایشان را بستند ...
حالا چشم‌هایشان را باز کنید. خداوند به ما چشم داده تا بتوانیم همه جا را ببینیم
و نقاشی‌های زیبا بکشیم.
به ما دست داده تا ...





فکر می‌کنم

خدای مهربان چه نعمت‌های دیگری به من داده است؟



دوست دارم

از کسی که این همه نعمت و هدیه به من داده است، تشکر کنم.



گفت و گو کنیم

درباره‌ی فایده‌های خورشید باهم گفت و گو کنیم. اگر خورشید نبود، چه می‌شد؟



بازی و نمایش

با دوستان خود نمایشی را اجرا کنید که نشان دهد اگر یک روز آب خانه یا مدرسه قطع شود، چه مشکلاتی پیدا می‌کنیم؟





هدیه‌های زیبای خدا را در این عکس پیدا کن و نام آن‌ها را بنویس.



.....

.....

.....

.....

پرنده‌گان چه می‌گویند؟

غروب یک روز پاییزی بود. گنجشک‌ها بر روی درختان جیک جیک می‌کردند.

ساجده از اتاق بیرون آمد، نگاهی به آسمان کرد و گفت: مادر، چرا گنجشک‌ها جیک جیک می‌کنند؟ آن‌ها چه می‌گویند؟

مادر گفت: دخترم، همان‌طور که ما حرف می‌زنیم، گنجشک‌ها هم حرف می‌زنند.

فکر می‌کنم آن‌ها با این کار از خدا تشکر می‌کنند.

ساجده گفت: آن‌ها به خدا چه می‌گویند؟

مادر گفت: شاید می‌گویند:

خدایا تو به ما یاد دادی چگونه پرواز کنیم.

چگونه لانه بسازیم و کجا دنبال دانه بگردیم.

خدایا از تو به خاطر این همه مهربانی تشکر می‌کنیم.

ساجده گفت: پرنده‌گان چه حرف‌های خوبی به خدا می‌زنند. من هم می‌خواهم با خدا حرف بزنم و از او تشکر کنم.

در این هنگام صدای اذان از مسجد بلند شد. مادر وضو گرفت و به نماز ایستاد.

ساجده با خود گفت: مادر با خدا حرف می‌زند و از او تشکر می‌کند.

او هم وضو گرفت. چادر گل‌دارش را سر کرد و کنار مادر به نماز ایستاد.





فکر می‌کنم

وقتی که گنجشک‌ها می‌توانند با خدا حرف بزنند، من هم می‌توانم با خدا حرف بزنم.



دوست دارم

من هم با خدا حرف بزنم و بگویم ...



با هم بخوانیم

خدای شاپرک‌ها

ستاره، آسمان، مهتاب از توست
خدای شاپرک‌های قشنگی
در آن نقاشی دریا کشیدی
به مرغان جوجه‌های ناز دادی
خدای سبزه‌زار و جویباری
تو هم بخشنده‌ای، هم مهربانی
حمید هنرجو

خدایا، آفتاب و آب از توست
خدای غنچه‌های رنگ‌رنگی
تو دشت بی‌کران را آفریدی
به گنجشکان پَر پرواز دادی
خدای باغ و باران و بهاری
خداوند زمین و آسمانی



گفت و گو کنیم



- ۱- وقتی می‌خواهیم از خدا تشکر کنیم، چه می‌گوییم؟
- ۲- وقتی می‌خواهیم با خدا سخن بگوییم، چه می‌کنیم؟

خدایا از روزی که به دنیا آمده‌ام، از تو هدیه‌های زیادی گرفته‌ام.

خدایا تو به من

.....

.....

.....

مخاطره‌ی ماه

شب از نیمه گذشته بود. ماه از بالا نگاه می‌کرد. خانه‌ای روشن و نورانی دید.

در خانه، مادر و پسری بیدار بودند.

مادر دست به سوی آسمان بلند کرده بود و زیر نور ماه دعا می‌کرد.

پسر دعاهای مادر را می‌شنید و آهسته آمین می‌گفت.

- خدایا بیماران را شفا بده!

- خدایا به نیازمندان کمک کن!

- خدایا همه را به راه درست راهنمایی کن!

پسر پرسید: مادر! چرا برای خودت دعا نمی‌کنی؟!

مادر دستی بر سر فرزند خود کشید و گفت: عزیزم!

اول برای دیگران دعا می‌کنیم و بعد برای خود!

آن شب دختر پیامبر، حضرت فاطمه، برای همسایه‌ها و

دوستانش دعا کرد و فرزندش حسن علیه السلام آمین

گفت.

ماه با خود گفت:

چه خانه‌ی زیبایی و چه دعاهای قشنگی!





فکر می‌کنم

امام حسن علیه السلام از مادرش آموخت که ...



دوست دارم

مانند آن مادر مهربان این گونه دعا کنم ...



امین و مینا



امین برادر مینا است. آن‌ها دوست دارند کنار مادر بزرگ بنشینند و دعا کنند.

• امین: خدایا به من کمک کن تا

• مینا: ای خدای بزرگ، کاری کن تا همه‌ی آدم‌ها

• امین: خدایا به مادر بزرگ سلامتی بده تا

• مینا: ای خدای مهربان، به پدر و مادرم و معلّم

مادر بزرگ گفت: بچه‌ها! حالا من دعا می‌کنم و شما آمین بگویید.

خدایا! امام زمان ما را زودتر برسان و به رهبر عزیز ما سلامتی بده.

امین و مینا: آمین.



گفت و گو با خدا

خدایا.....



مهربان‌تر از مادر



...از میان درختان انبوه می‌گذشتم. جیک جیک چند جوجه به گوشم رسید.

صدا را دنبال کردم تا به لانه‌ی گنجشک‌ها رسیدم. چه جوجه‌های زیبایی! جوجه‌ها را برداشتم و به راه افتادم.

صدای جوجه‌ها هر لحظه بیش‌تر و بیش‌تر می‌شد. شاید کسی را صدا می‌زدند یا گرسنه بودند.

به آسمان نگاه کردم. دیدم گنجشکی بالای سرم می‌چرخد. گنجشک با شتاب به من نزدیک شد و ناگهان خود را روی جوجه‌ها انداخت. ماجرای عجیبی بود! آن‌ها را گرفتم و با خود آوردم.



پیامبر خدا و یارانش به سخنان مرد مسافر گوش دادند.

پیامبر گفت: جوجه‌ها را روی زمین بگذار.

همه با تعجب نگاه می‌کردند. مادر جوجه‌ها از آن‌ها جدا نمی‌شد!

یکی از یاران پیامبر گفت: چه مادر مهربانی!

دیگری گفت: حتی یک لحظه هم از جوجه‌هایش جدا نمی‌شود!

پیامبر گفت: آیا از محبت این مادر تعجب می‌کنید؟

«بدانید، خداوند از این مادر مهربان‌تر است. او بنده‌هایش را خیلی دوست دارد.»

سپس به مرد گفت: گنجشک‌ها را به لانه بازگردان.

مرد به راه افتاد و در راه به سخن پیامبر و مهربانی خدا فکر می‌کرد.

هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

او مهربان‌ترین مهربانان است.

(سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۶۴)





دوست دارم

من هم با پرندگان مهربان باشم. پس ...



با هم بخوانیم

شعر زیر را با دوستانتان بخوانید و یک نام زیبا برای آن انتخاب کنید.



به نام خدای بزرگ
که پروانه را آفرید
به روی دو تا بال او
خط و خال زیبا کشید

خدایی که با یاد او
لب غنچه‌ها باز شد
نوک زرد بلبل از او
پر از شعر و آواز شد

خدایی که پرواز را
به گنجشک آموخته
لباسی هم از جنس پر
برای تنش دوخته

ناصر کشاورز



امین و مینا



امین و مینا در مورد داستان «مهربان‌تر از مادر» با یکدیگر گفت و گو می‌کنند.

امین: اگر مادر از جوجه‌های خود جدا شود

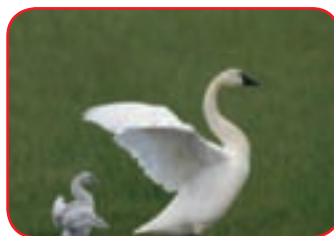
مینا: خداوند خیلی

امین: خداوند است که مادری چنین مهربان به

مینا: ما نباید حیوانات را



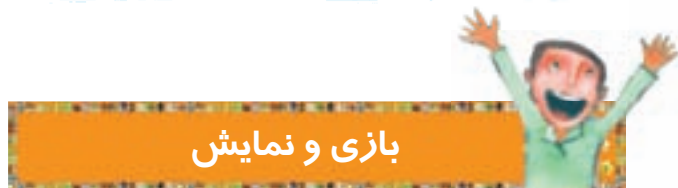
با دقت به این سه تصویر نگاه کن. از آن‌ها چه می‌فهمی؟



.....

.....

.....



داستان درس را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.

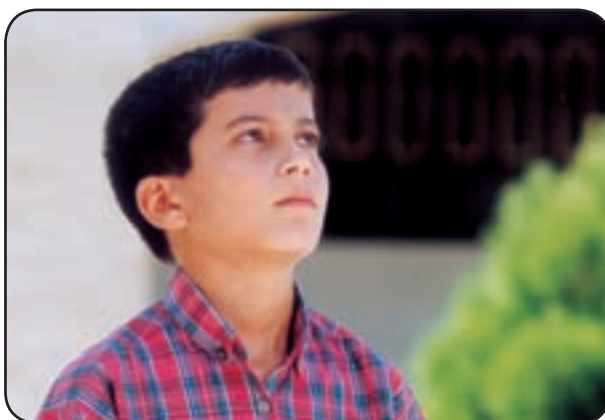
یک کار خوب

در دفتر نقاشی خود یک گل زیبا بکش. جمله‌ای برای تشکر از مادر در کنار آن بنویس و به او هدیه کن.

وضو می گیرم

صدای مؤذن بلند می شود: الله اكبر ...
 هنگام نماز است. می خواهیم با خدای مهربان حرف بزنم.
 باید خود را آماده کنم.





اول نیت می‌کنم که برای
انجام فرمان خدا وضو
می‌گیرم.



سپس صورتم را از جایی
که موی سر می‌روید تا چانه
می‌شویم. از بالا به پایین.



حالا نوبت دست‌هاست. اول
دست راست را از آرنج تا
سر انگشتان می‌شویم. از
بالا به پایین.





بعد دست چپ را مانند دست
راست می شویم.



سپس با دستِ تر بر موهای
جلوی سرم می کشم.



بعد از آن، با دست راست
روی پای راست را مسح
می کنم. یعنی از سر انگشتان تا
برآمدگی پا دست می کشم.



روی پای چپ را نیز با دست
چپ مسح می‌کنم.

مادرم می‌گوید: وقتی وضو می‌گیریم، پاکیزه می‌شویم و برای خواندن نماز آماده
می‌شویم.

من شعر زیبای «وضو» را از او یاد گرفته‌ام.

تمرین کنیم

با راهنمایی معلم، در حیاط مدرسه وضو بگیرید.



امین و مینا



امین و مینا می‌خواهند این شکل‌ها را به ترتیب شماره بگذارند. شما هم به آن‌ها کمک کنید.



برای چه کارهایی وضو می‌گیریم؟



..... برای

..... برای



..... برای

پیامبران خدا

خدا
پیامبر

مردم

آقای امیری روی تابلوی کلاس نوشت:

خدا

پیامبر

مردم

و از بچه‌ها خواست با این کلمات جمله بسازند.
بچه‌ها قلم به دست گرفتند و جمله‌هایی نوشتند.
معلم جمله‌ها را روی تابلو نوشت و از بچه‌ها پرسید:
بهترین جمله را چه کسی نوشته است؟
بچه‌ها یک صدا گفتند: سعید!

معلم از سعید خواست جمله‌ی خود را با صدای بلند بخواند:
«خدا پیامبران را فرستاد تا مردم را راهنمایی کنند.»
معلم پرسید: آن‌ها مردم را به چه چیزی راهنمایی می‌کنند؟
سعید گفت: کارهای درست را به مردم یاد می‌دهند.



معلم ادامه داد: آفرین بچه‌ها! حالا می‌توانید پیامبران بزرگ خدا را نام ببرید؟
دست‌ها بالا رفت...



معلم، پاسخ‌ها را روی تابلو نوشت:
حضرت نوح (علیه السلام)
حضرت ابراهیم (علیه السلام)
حضرت موسی (علیه السلام)
حضرت عیسی (علیه السلام)
حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)

آن گاه گفت: بچه‌ها! خدا پیامبران
زیادی فرستاده است. ولی پیامبران
بزرگ خدا، همین پنج نفر هستند.





فکر می‌کنم



باید از خدایی که این همه پیامبر را برای ما فرستاده است، تشکر کنم.

دوست دارم



به حرف‌های پیامبر خوب خدا گوش کنم تا

گفت و گو کنیم



داستان‌هایی از زندگی پیامبران را که تاکنون شنیده‌اید، برای دوستان خود در کلاس تعریف کنید.





امین و مینا، درس «پیامبران خدا» را به پدر نشان می دهند. پدر می پرسد: بچه ها!

پیامبران، مردم را به چه کارهایی دعوت می کنند؟

امین: به انجام دادن کارهای خوب مثل

مینا: آن ها به ما یاد می دهند که

امین: به این که نباید دیگران را

مینا: مثلاً این که نباید هنگام بازی با دوستانمان

پدر گفت: آفرین بچه ها! پیامبران آمدند تا حرف های خدا را به گوش مردم

برسانند. آمدند تا مردم را به خوبی ها دعوت کنند.

مهمان کوچک

ظهر بود.

پیامبر خدا و دوستش بلال در مسجد نشسته بودند و با هم صحبت می‌کردند.

کودکی وارد شد. سلام کرد و به پیامبر گفت:

من پدر ندارم و با مادر و خواهرم زندگی می‌کنم.

شما را خیلی دوست دارم.

پیامبر با مهربانی به کودک نگاه کرد و گفت: چه با ادب حرف می‌زنی!

بعد به بلال گفت: به خانه‌ی ما برو و برای این کودک خوراکی بیاور!

بلال رفت و با یک ظرف کوچک خرما بازگشت.

پیامبر خرماها را شمرد. بیست و یک دانه بود!

پیامبر دستی بر سر کودک کشید و گفت:

هفت تا برای خودت، هفت تا برای خواهرت و هفت تا هم برای مادرت.

کودک یکی از خرماها را به دهان گذاشت. خیلی شیرین بود!

از پیامبر تشکر کرد و با خوش حالی به سوی خانه راه افتاد.





فکر می‌کنم

پیامبر (صلی الله علیه و آله) خیلی مهربان بود که از آن کودک پذیرایی کرد.



دوست دارم

من هم مانند پیامبر که با کودکان مهربان بود، با برادر و خواهر کوچکم مهربانی کنم.



امین و مینا

امین و مینا درباره‌ی داستان مهربانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با یکدیگر گفت و گو می‌کنند.

- امین: کسی که برای آن کودک خرما آورد، دوست باوفای پیامبر
- مینا: پیامبر خوب خدا حتی در مسجد
- امین: دوست دارم من هم مانند پیامبر
- مینا: خدا از کمک کردن به انسان ها خیلی





جشن میلاد

امروز محمد یک ساله شده است.
 زهرا برادرش را می‌بوسد و به یاد سال قبل می‌افتد. روزی که خدا نوزادی را به
 آن‌ها هدیه داد.
 روز تولد پیامبر خدا، حضرت محمد بود. برای همین پدر و مادرش نام زیبای
 محمد را برایش انتخاب کردند.
 زهرا خیلی خوش حال است. او می‌خواهد امشب به همراه مادر و برادرش در
 جشنی بزرگ شرکت کند.

زهرا و مادرش وارد مسجد می‌شوند.
 بوی گل در حیاط پیچیده است. دیوارها با پارچه‌ها و کاغذهای رنگی تزیین
 شده‌اند.
 مسجد خیلی زیباتر شده است!
 زهرا دوستش آمنه را می‌بیند. به سوی او می‌رود و روز تولد پیامبر را به او
 تبریک می‌گوید.
 در این هنگام صدای اذان بلند می‌شود.
 وقتی مردم نام زیبای پیامبر را می‌شنوند، همه صلوات می‌فرستند.



بعد از نماز، برای میلاد پیامبر جشن گرفتند.
امام جماعت از زندگی پیامبر، داستان‌هایی تعریف کرد و بچه‌های مسجد سرود
زیبایی خواندند.

بدانیم:

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در شهر مکه به دنیا آمد. نام پدرش
عبدالله و نام مادرش آمنه بود. همه‌ی مردم او را دوست داشتند و به او
احترام می‌گذاشتند. بسیار امانت‌دار بود و به همین دلیل به او «محمد امین»
می‌گفتند. ما مسلمانان هر سال، روز تولد پیامبر خدا را جشن می‌گیریم.

دوست دارم



وقتی نام پیامبر خدا را می‌شنوم، صلوات بفرستم. یعنی بگویم ...

گفت و گو کنیم



خاطرات زیبای خود را از شرکت در جشن تولد پیامبر برای دوستانتان در
کلاس تعریف کنید.

بگرد و پیدا کن



نام پدر:

محل تولد:

حضرت محمد
صلی الله علیه و آله

نام مادر:

معروف به:

خانواده‌ی مهربان

چند روز است حسن و حسین بیمار هستند و مادر از آن‌ها مراقبت می‌کند. امام علی و حضرت فاطمه که فرزندان‌شان را خیلی دوست دارند، برای سلامتی آن‌ها دعا می‌کنند و می‌گویند:

خدایا اگر حال کودک‌انمان خوب شود، برای تشکر از تو سه روز روزه می‌گیریم.

خدا کودک‌ان را شفا داد.

چند روز بعد ...

خانواده‌ی امام علی (علیه السلام) روزه هستند.

هنگام افطار سفره‌ای ساده پهن می‌کنند.

صدای در خانه بلند می‌شود و کسی از پشت در می‌گوید:

فقیری هستم گرسنه. غذایی به من بدهید.

مرد فقیر می‌داند اهل این خانه، خانواده‌ی پیامبر هستند و مانند پیامبر، مهربان و دل‌سوز!

آن‌ها تصمیم گرفتند به او کمک کنند.

مرد فقیر نان‌ها را از دست امام علی (علیه السلام) می‌گیرد و تشکر می‌کند.

روز بعد هنگام افطار...

یتیمی در می‌زند.

تصمیم دیروز تکرار می‌شود و آن‌ها غذایشان را به او می‌بخشند.

روز سوم ...

صدای در بلند می‌شود ...

مردی هستم گرسنه. غذایی می‌خواهم.

برای سومین بار خانواده‌ی امام علی خود را به نیازمندان می‌بخشند.



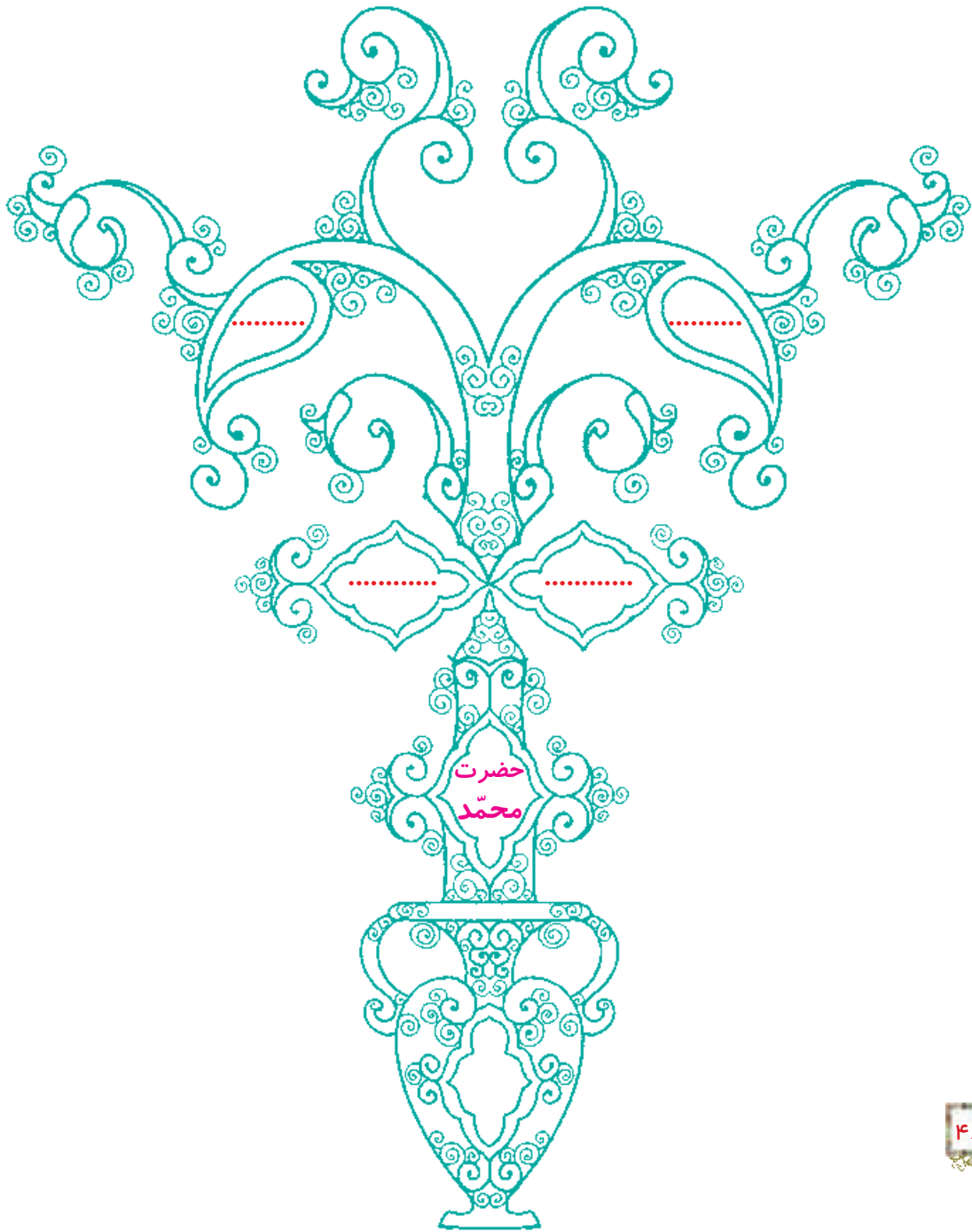


دوست دارم

من هم مانند امام علی (علیه السلام) و خانواده اش ...

کامل کنیم

نام افراد خانواده ی پیامبر را در جاهای مناسب بنویس.





آن شب ...

فکر می‌کنی وقتی آن مرد فقیر با غذا وارد خانه

شد، فرزندانش چه گفتند؟

.....

آن مرد فقیر به فرزندانش چه گفت؟

.....

.....



به نظر تو، آن شب وقتی بچه‌های آن مرد

خوابشان برد، چه خوابی دیدند؟

.....



اگر توبه جای آن بچه‌ها بودی و می‌خواستی با چند جمله از حضرت علی (علیه‌السلام)

و خانواده‌اش تشکر کنی، چه می‌نوشتی؟

.....

.....

.....

اهل بیت پیامبر

حسن و حسین به خانه آمدند.
به مادر سلام کردند و گفتند: امروز چه بوی خوشی خانه را پر کرده است. بوی خوش پدر بزرگ می آید! مادر جواب سلام آن‌ها را داد و گفت: امروز پدر بزرگ مهمان ماست.

کودکان خیلی خوش حال شدند و به درون اتاق دویدند.
پیامبر خدا هر دو را در آغوش گرفت. او نوه‌هایش را خیلی دوست داشت.
سپس پیامبر عبایش را بر سر خود و نوه‌هایش کشید.
کودکان دستان کوچک خود را دور گردن پیامبر انداختند.
هر کدام آرزویی کردند:

- کاش پدر اینجا بود.

- کاش مادر اینجا بود.

لحظه‌ای بعد، صدایی آشنا شنیدند.
...اجازه می‌دهید ما هم در کنار شما باشیم؟
کودکان از دیدن پدر و مادر در کنار پیامبر خیلی خوش حال شدند.
اتاق کوچکی درست شد. پر از صفا و مهربانی!

پیامبر دست به دعا بلند کرد:
خدایا این چهار نفر اهل بیت من هستند.
دوستان آن‌ها دوستان من هستند و دشمنان آن‌ها دشمن من!
خدایا بر آن‌ها درود فرست و بدی‌ها را از آن‌ها دور کن!





فکر می‌کنم

اهل بیت چگونه انسان‌هایی بودند که خدا و پیامبرش، آن‌ها را این همه دوست داشتند؟



دوست دارم

من هم مثل بزرگ‌ترها هر وقت نام اهل بیت پیامبر را به زبان می‌آورم، بگویم: «علیه السلام»!



گفت و گو کنیم

از این داستان چه چیزهایی یاد می‌گیریم؟

۲ -

۱ -

۴ -

۳ -



۱ - سلام بر او.



یک کار خوب

ما مسلمانان هر روز در تشهد نمازمان به پیامبر و اهل بیت او درود

می فرستیم و می گوئیم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

یعنی:

نماز بخوانیم

چند روزی است زینب با مادرش تمرین می‌کند. او می‌خواهد نماز خواندن را خوب یاد بگیرد.
یک روز مادرش می‌گوید: وقت آن رسیده است که دو رکعت نماز با هم بخوانیم.

و از زینب می‌پرسد: یک نماز دو رکعتی چگونه است؟
زینب خوش حال می‌شود و می‌گوید:
رو به قبله آرام می‌ایستم. نیت می‌کنم نماز صبح را برای
خشنودی خدا می‌خوانم.





سوره‌ی حمد را می‌خوانم و پس از آن، سوره‌ی توحید را می‌خوانم.



دست‌ها را تا نزدیک گوش‌ها بالا می‌آورم و می‌گویم: «اللَّهُ أَكْبَرُ».



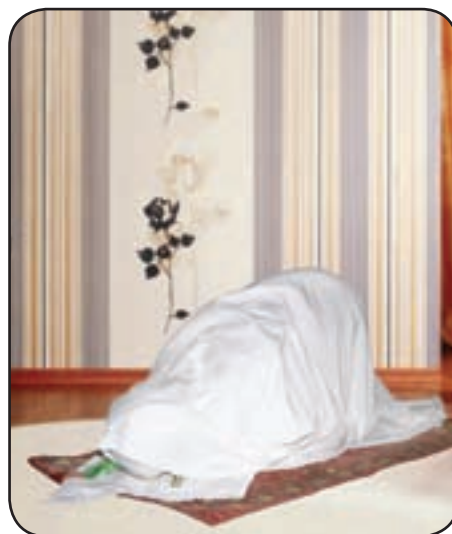
بعد از رکوع می‌ایستم.



آن‌گاه برای رکوع خم می‌شوم و سه مرتبه می‌گویم: «سُبْحَانَ اللَّهِ».



آن گاه می نشینم و دوباره به سجده
می روم.
پس از آن می نشینم.



سپس به سجده می روم و سه مرتبه
می گویم: «سُبْحَانَ اللَّهِ»



سپس دست هایم را برای قنوت رو به
آسمان بلند می کنم و دعا می کنم.



بعد می ایستم و رکعت دوم را مانند
رکعت اول با سوره ی حمد شروع
می کنم.

پس از آن، رکوع و دو سجده را انجام می‌دهم، مانند رکعت اول!



حالا نوبت تشهد است. یعنی می‌نشینم و می‌گویم: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

و در پایان سلام می‌دهم. یعنی می‌گویم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

مادر زینب لبخند می‌زند و می‌گوید: آفرین دخترم! بهترین راه حرف زدن با خدای مهربان، خواندن نماز است.



با هم بخوانیم

«رفتیم با هم»

من و سمانه	زینب و نرگس
نمازخانه	رفتیم با هم
آمد دبستان	امام مسجد
با روی خندان	رفت توی محراب
الله اکبر	خدا بزرگ است
با او برابر	کسی نباشد
شکر خداوند	الْحَمْدُ لِلَّهِ
با خویش پیوند	که داده ما را
ما می پرستیم	ایّاک نَعْبُد
تا زنده هستیم	فقط خدا را
چه خوب و زیباست	نماز خواندن
فروغ دلهاست	یاد خداوند

سید احمد زرهانی

تمرین کنیم

یک نماز دو رکعتی را با کمک معلم در کلاس تمرین کنید و جلوی هم کلاسی‌های خود بخوانید.

خاطره

اولین نمازی که خواندم ...



بگرد و پیدا کن



خواندن سوره‌ی حمد



رکوع



سجده



تشهّد



الله أكبر

پدر مهربان

هوا گرم و آفتابی بود. امام علی (علیه السلام) سبدی به دست گرفت و از خانه خارج شد. مقداری آرد، گوشت و خرما تهیه کرد و در سبد گذاشت. امام از چند کوچه گذشت و به خانه‌ای رسید. چند کودک به همراه مادرشان در آن خانه زندگی می‌کردند. پدر آن‌ها در جنگ شهید شده بود. کودکان با دیدن مهمان خود خوش حال شدند و به طرف او دویدند. امام، آرد و گوشت را به مادر داد تا برای بچه‌ها غذا بپزد. آن‌گاه به سوی کودکان رفت. آن‌ها را در آغوش گرفت و با دست خود خرمایی در دهانشان گذاشت. سپس با آن‌ها مشغول بازی شد. صدای خنده و شادی، حیاط خانه را پر کرده بود. بچه‌ها از بازی با امام خسته نمی‌شدند. او مانند یک پدر، نسبت به آن‌ها مهربان بود و آن‌ها را خیلی دوست می‌داشت. بچه‌ها هیچ‌گاه خاطره‌ی آن روز را فراموش نکردند.

بدانیم

امام اوّل ما مسلمانان، در روز سیزده رجب به دنیا آمد. او پسر عموی پیامبر خدا بود و از کودکی در خانه‌ی پیامبر بزرگ شد. امام علی (علیه السلام) اوّلین مردی بود که دین اسلام را پذیرفت. او بیش‌تر اوقات همراه و هم‌نشین پیامبر بود و دستورات اسلام را به خوبی از او یاد گرفت. پیامبر خدا حضرت علی را خیلی دوست می‌داشت و می‌فرمود: علی، داناترین مردم است. امام علی با دختر پیامبر ازدواج کرد. خدا به آن‌ها فرزندانی مهربان و شجاع هدیه داد. سرانجام، امیر مؤمنان در مسجد هنگام نماز خواندن، به دست یکی از دشمنان دین خدا به شهادت رسید.







فکر می‌کنم

امام علی (علیه السلام) با کودکان یتیم، بازی می‌کرد تا ...



دوست دارم

به آدم‌های نیازمند کمک کنم، پس ...



گفت و گو کنیم

داستان‌هایی را که از زندگی امام علی (علیه السلام) شنیده‌اید، برای دوستان خود تعریف کنید.



امین و مینا

امین و مینا می‌خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند.

اولین



همسر

بهترین دوست

مرد مسافر خسته و عصبانی به نظر می‌رسید. در شهر مدینه کسی را نمی‌شناخت.

صدای پای اسبی به گوشش رسید.

مرد سواره به او سلام کرد.

مرد مسافر پرسید: کیستی؟

گفت: من حسن فرزند علی هستم.

با شنیدن این نام، مرد خشمگین شد

و با امام به تندی سخن گفت.

او از شهر شام آمده بود. شهری

که معاویه در آن حکومت می‌کرد.

معاویه دشمن امام حسن (علیه‌السلام)

بود.

امام از اسب پیاده شد، حرف‌های او



را شنید و با مهربانی گفت: مثل این که در شهر ما کسی را نمی‌شناسی.
اگر دوست داشته باشی می‌توانی به خانه‌ی ما بیایی و استراحت کنی.
ما از تو پذیرایی می‌کنیم و تا هر وقت بخواهی می‌توانی در خانه‌ی ما بمانی.
مرد نمی‌دانست چه جوابی بدهد.
نمی‌توانست باور کند! آیا واقعاً او امام حسن بود؟!
سرش را به زیر انداخت و گفت:
من چیزهای دیگری در مورد شما شنیده بودم و حرف‌های بدی به شما زدم.
لطفاً مرا ببخشید.
من پیش از این دشمن شما بودم. اما از امروز، شما بهترین دوست من هستید!

بدانیم

در روز پانزدهم رمضان، اولین فرزند امام علی و حضرت زهرا به دنیا آمد؛ او را حسن نامیدند.
پیامبر خدا او را دوست داشت و می‌فرمود: «اخلاق و رفتار حسن، شبیه اخلاق و رفتار من است.»
امام حسن مجتبی (علیه السلام) بسیار مهربان و خوش اخلاق بود و به نیازمندان کمک می‌کرد.
کودکان مدینه خیلی او را دوست داشتند.
دومین امام ما با زورگویان مبارزه کرد و سرانجام به دست آن‌ها به شهادت رسید.







فکر می کنم

اگر امام حسن (علیه السلام) هم مثل آن مرد تندى می کرد، چه می شد؟



گفت و گو کنیم

چه چیزهایی از داستان «بهترین دوست» یاد می گیریم؟

۱- به دیگران حرف زشت ننزیم.

۲-

۳-



امین و مینا

به امین و مینا کمک کنید تا جاهای خالی را کامل کنند.

نام پدر:

دومین نام مادر:



نام دشمنش:

دعای باران


چند ماهی است باران نیامده است. مردم شهر کوفه دور هم جمع شده‌اند. یکی گفت: بیایید از بهترین بنده‌های خدا بخواهیم دعا کنند تا باران بیارد. آن‌ها به سوی خانه‌ی امام علی (علیه السلام) رفتند.

– ای امیر مؤمنان! برای آمدن باران دعا کن!

امام نگاهی به جمعیت انداخت و امام حسین را صدا زد.

فرزندم! برای این مردم تشنه دعا کن!

امام حسین (علیه السلام) دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:



خدایا! همه چیز را تو به ما بخشیده‌ای. از تو به خاطر نعمت‌هایت تشکر می‌کنیم.
خدایا بندگان تو و زمین‌های تشنه منتظر باران هستند. بارانت را برای ما بفرست...
هنوز دعای امام تمام نشده بود که صدای رعد و برق در آسمان شهر پیچید.
قطرات درشت باران صورت کودکان را نوازش داد.
آن روز مردم شهر کوفه از باران سیراب شدند. بارانی که هدیه‌ی خدا به امام حسین (علیه السلام) بود!

بدانیم

دومین فرزند امام علی (علیه السلام) در روز سوم شعبان به دنیا آمد. پیامبر خدا نوزاد را در آغوش گرفت، او را بوسید و نامش را حسین گذاشت. پیامبر می فرمود: «هر کس حسین را دوست داشته باشد، خدا او را دوست دارد.»

در زمان امام حسین (علیه السلام) حاکم ستمگری به نام یزید بود. او به مسلمانان ظلم می کرد و به دستورات اسلام عمل نمی کرد. سومین امام ما، با یزید مبارزه کرد و در روز عاشورا شهید شد.

فکر می کنم

خدا امام حسین (علیه السلام) را خیلی دوست داشت که با دعای او باران فرستاد.

امین و مینا

امین و مینا می خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند. به آن ها کمک کنید.

نام پدر:

نام مادر:

امام حسین
علیه السلام

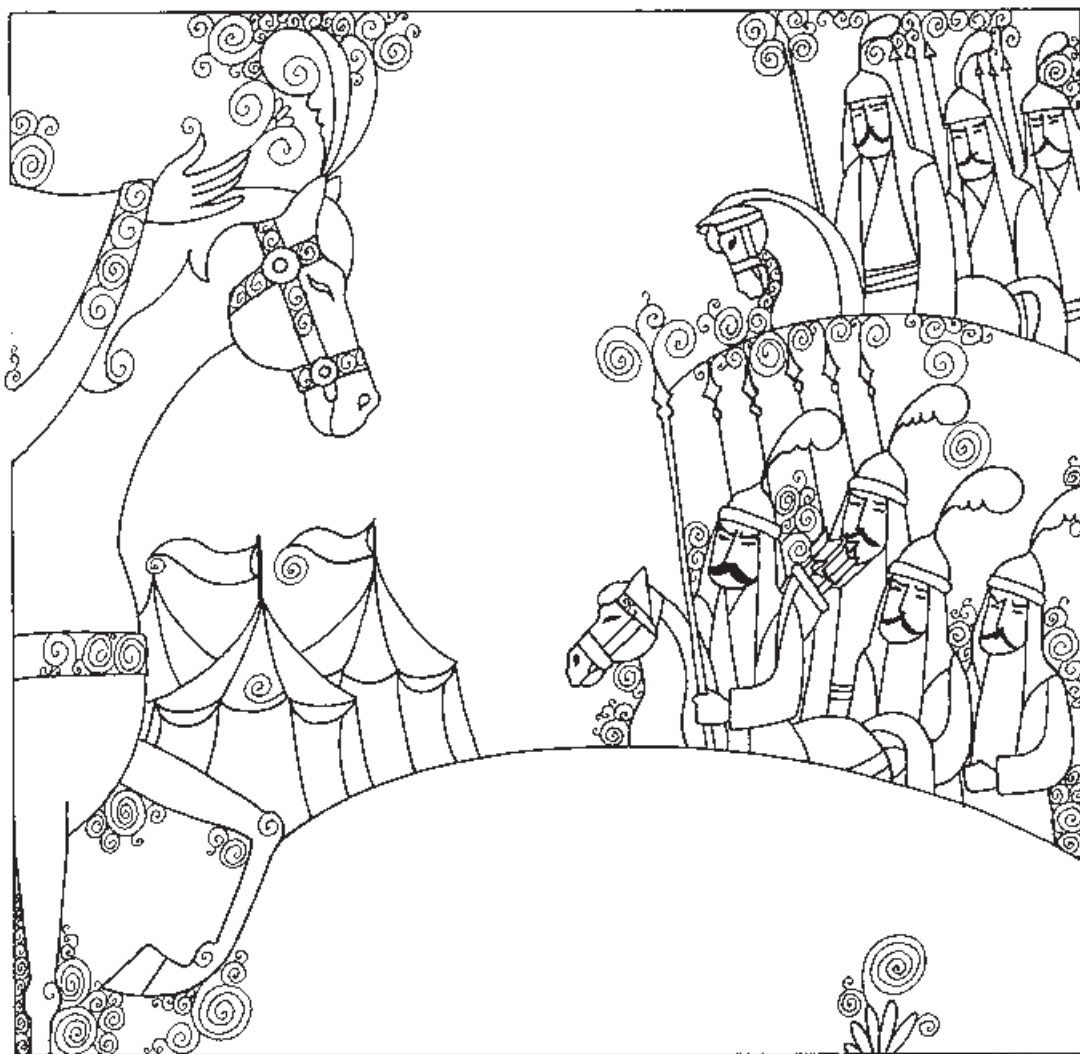
شهید روز

نام دشمنش:

گفت و گو کنیم



این نقاشی را رنگ آمیزی کنید و درباره‌ی داستان آن با دوستانتان گفت و گو کنید.



بچه‌ها سلام!

کودکان مدینه به بازی و شادی مشغول بودند.
بوی عطر پیامبر در کوچه پیچید. رسول خدا به همراه یاران خود به مسجد
می‌رفت.



چشم پیامبر که به کودکان افتاد، گفت: بچه‌ها سلام!
بچه‌ها دور پیامبر را گرفتند و یکی یکی گفتند: سلام! سلام!
پیامبر با مهربانی دست کودکان را می‌گرفت و آن‌ها را نوازش می‌کرد.
رسول خدا بچه‌ها را خیلی دوست داشت. او همیشه به یاران خود می‌گفت:
تا زنده هستم سلام کردن به کودکان را ترک نمی‌کنم!
مسلمانان از این که پیامبری چنین مهربان داشتند، خیلی خوش حال بودند.

بدانیم

معمولاً کوچک‌ترها به بزرگ‌ترها سلام می‌کنند و با این کار به آن‌ها احترام می‌گذارند. اما پیامبر مهربان ما همیشه زودتر به دیگران سلام می‌کرد؛ حتی به کودکان!

دین اسلام به ما سفارش می‌کند وقتی همدیگر را می‌بینیم، اول سلام کنیم و بعد حرف بزنیم.

امام حسین (علیه السلام) می‌گوید:

«سلام کردن هفتاد پاداش دارد. شصت و نه پاداش برای کسی که سلام می‌کند

و یک پاداش برای کسی که جواب سلام را می‌دهد.»

خداوند در قرآن به پیامبر می‌فرماید: «وقتی مؤمنان پیش تو می‌آیند،

فَقُلْ سَلَامٌ عَلَیْكُمْ

بگو: سلام بر شما»

(سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۴)





فکر می کنم

سلام کردن به دیگران چه کار خوب و زیبایی است.



دوست دارم

من هم مانند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی با کسی روبه رو می شوم...



گفت و گو کنیم

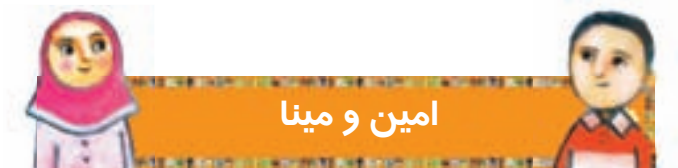
وقتی به یکدیگر سلام می کنیم...

۱- با هم بیشتر دوست می شویم.

..... ۲ -

..... ۳ -





- امین: من از مینا کوچک تر هستم و سعی می کنم زودتر
- مینا: البته بزرگ ترها هم
- امین: سلام کردن نشانه ی به دیگران است.
- مینا: پیامبر خدا می گفت: تا زنده هستم

طبیعت زیبا

ایام عید بود.

دشت پر از خانواده‌هایی بود که هر کدام در گوشه‌ای روی سبزه‌ها نشسته بودند.

کودکان شاد و خندان به دنبال هم می‌دویدند.

کمی دورتر چند نفر چیزهایی را از روی زمین برمی‌داشتند.

علی با کنجکاو از پدرش پرسید: آن‌ها چه می‌کنند؟

پدر گفت: آن‌ها زباله‌هایی را که مردم روی زمین

ریخته‌اند، جمع می‌کنند.

علی خیلی ناراحت شد و با خودش گفت: ای

کاش در این طبیعت زیبا این همه زباله ریخته

نمی‌شد.



پدر کیسه‌ای برداشت و در کنار دیگران مشغول شد.
علی هم به کمک پدر شتافت.
کم کم افراد زیادی بلند شدند و دشت مثل اولش شد. تمیز و قشنگ!
پدر گفت: طبیعت نعمت خداست. ما نباید آن را کثیف کنیم. پاکیزگی از
نشانه‌های دین ماست.
ما باید همیشه و همه جا تمیز و پاکیزه باشیم.
خدای مهربان برای نظافت ما، آبی پاکیزه از آسمان فرستاده است.

وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا

و ما از آسمان، آبی پاکیزه فرستادیم.

(سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۸)





فکر می‌کنم

خدا دوست دارد ما انسان‌ها تمیز و پاکیزه باشیم.



گفت و گو کنیم

چگونه می‌توانیم محیط کلاس و مدرسه را تمیز نگه داریم؟



امین و مینا

امین و مینا در مورد طبیعت و زیبایی‌های آن صحبت می‌کنند.

امین: من در طبیعت می‌توانم.....

مینا: طبیعت زیبا..... خداست که به ما بخشیده است.

امین: اسلام، دین پاکیزگی و..... است.

مینا: من برای تمیز نگه داشتن طبیعت،.....

امین: من هم.....





بگرد و پیدا کن

این گل‌ها را می‌شناسی؟ نام آن‌ها را بنویس.



.....ن



.....آ



.....ر



.....ل

وقت نماز

- قوقولی قوقو ...

این صدای خروس همسایه است که هر روز صبح زود می خواند.
از خواب بیدار می شوم. سحر گاه زیبایی است.
مادرم با چادر سفیدش آماده است تا با هم نماز بخوانیم.
او به من یاد داده است که صبح دو رکعت نماز می خوانیم.
او می گوید: وقتی خورشید طلوع می کند، وقت نماز صبح به پایان می رسد.

ظهر است. خورشید به وسط آسمان رسیده است.

صدای اذان در حیاط مدرسه می پیچد.

من و دوستانم وضو می گیریم و به نمازخانه می رویم. من دوست دارم نماز را
به جماعت بخوانم!

من یاد گرفته ام که نماز ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت است.

معلم ما می گوید: برای خواندن نماز تا غروب آفتاب وقت داریم.

خورشید غروب می کند.

بار دیگر صدای زیبای اذان از مسجد محله شنیده می شود.

پدرم می گوید: اذان ما را به نماز دعوت می کند.

به همراه پدر و مادرم به مسجد می رویم. من دوست دارم نماز را در مسجد

بخوانم.

اول سه رکعت نماز مغرب می خوانیم و بعد چهار رکعت نماز عشا.

نمازخانه





فکر می‌کنم

هر روز می‌توانم ۵ بار با خدا گفت و گو کنم. هنگام نماز صبح و



دوست دارم

هر روز با دوستانم در مدرسه نماز بخوانم.



با هم بخوانیم

سرود بیداری

صبح است، صبح است	الله اکبر
برخیز از خواب	یک بار دیگر
پیش از تو برخاست	از خواب، بلبل
بیدار گشته	هم غنچه، هم گل
با جیک و جیکش	گنجشک زیبا
پیش از تو گفته	شکر خدا را
صبح است و دارد	بر چهره لبخند
وقت نماز است	برخیز فرزندا!

مصطفی رحماندوست





امین و مینا



امین و مینا می‌خواهند نماز بخوانند. به آن‌ها کمک کنید تا بدانند در هر نماز چند رکعت بخوانند.

..... رکعت	نماز ظهر رکعت	نماز صبح
..... رکعت	نماز مغرب رکعت	نماز عصر
	 رکعت	نماز عشا



هر تصویر وقت چه نمازی را نشان می‌دهد؟



..... و

..... و

..... و

راز خوش بختی

مرد از راه دوری آمده بود.
 با عجله از کوچه‌های مدینه گذشت و خود را به مسجد رساند.
 پیامبر خدا برای یارانش سخن می‌گفت و آن‌ها را به کارهای خوب تشویق
 می‌کرد.
 مرد جلو رفت و سلام کرد. رسول خدا و یاران، جواب سلامش را دادند و
 برایش جایی باز کردند تا او بنشیند.



وقتی حرف‌های پیامبر تمام شد، مرد برخاست و گفت:
ای رسول خدا من می‌خواهم آدم خوبی باشم تا همه مرا دوست داشته باشند.
می‌خواهم همیشه زندگی خوبی داشته باشم.
یاران پیامبر از سخن مرد تعجب کردند!
نگاهشان به لب‌های پیامبر دوخته شد تا پاسخ او را بشنوند.
رسول خدا کمی فکر کرد و گفت:
اگر می‌خواهی خوش‌بخت باشی، هرگز دروغ نگو!





فکر می‌کنم

همه‌ی ما دوست داریم خوش‌بخت باشیم. پس ...



گفت و گو کنیم

درباره‌ی فایده‌ی راست‌گویی و نتیجه‌ی دروغ‌گویی با دوستان خود گفت و گو کنید.

نتیجه‌های دروغ‌گویی

فایده‌های راست‌گویی

۱ -

۱ -

۲ -

۲ -

۳ -

۳ -



- امین: زبان، هدیه و نعمت خدا به ماست، پس.....
- مینا: خدا آدم‌هایِ را خیلی دوست دارد.
- امین: کسی که همیشه راست می‌گوید،
- مینا: از داستان این مرد فهمیدم که.....



با دوستان خود نمایشی را اجرا کنید که نشان دهد کسی که دروغ می‌گوید، چه مشکلاتی پیدا می‌کند.

جشن بزرگ

کوچه ولی عصر (عج)



در خانه

صبح که به مدرسه می رفتم،
مادرم حیاط خانه را جارو می کرد.
پدر، گل های محمدی را آب می داد. کوچه آب پاشی شده بود. بوی بهار می آمد.

در مدرسه

من و دوستانم به کمک معلم، کلاس را تزئین کردیم و چهارده گل سرخ و سفید
را از سقف آویزان کردیم. کلاس ما خیلی زیبا شد.

مہدی جان تولد مبارک



در محله



وقتی از مدرسه آمدم، برادر بزرگ ترم را دیدم. او با دوستانش کوچه را با لامپ‌های رنگارنگ تزیین کرده بودند. سرود زیبایی شنیده می‌شد. آن‌ها به رهگذران شکلات و شیرینی می‌دادند.

در مسجد



شب برای خواندن نماز جماعت به مسجد رفتم، روی پرچم‌های رنگارنگ با خطّ زیبایی نوشته شده بود:
«مهدی جان؛ تولّد مبارک»
همه شاد و خندان بودیم و خود را برای یک جشن بزرگ آماده می‌کردیم.



فردا نیمه‌ی شعبان است. روز تولّد امام مهدی (علیه‌السّلام). پدرم می‌گوید: او کسی است که همه‌ی ما منتظر آمدنش هستیم. وقتی او بیاید، همه جا آباد و سرسبز می‌شود و همه با خوبی و خوشی در کنار هم زندگی می‌کنند.

دوست دارم



کاری کنم تا امام مهدی (علیه‌السّلام) مرا بیش‌تر دوست داشته باشد. پس ...



جشن بگیریم

بچه‌ها بیايد با هم برای جشن نیمه‌ی شعبان برنامه‌ای تهیه کنیم.

- ۱- من و دوستم
- ۲-
- ۳-
- ۴-
- ۵-

یک کار خوب

ای امام زمان من تو را خیلی دوست دارم و همیشه دعا می‌کنم

•

در کنار سفره



از بالای تپه، همه جا سرسبز و زیبا دیده می‌شود.
 پدر و عمو در مزرعه مشغول کار هستند.
 رضا، پسر عمویم با سفره‌ای در دست نزدیک می‌شود.
 از تپه پایین می‌آیم.
 به کنار چشمه می‌رویم و دست‌هایمان را می‌شوئیم.
 آب چشمه زلال و خنک است.
 به رضا کمک می‌کنم تا سفره را پهن کند.
 چه غذای خوش مزه‌ای آورده است!
 پدر با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع می‌کند.
 و به ما می‌گوید: بچه‌ها! خدا این نعمت‌ها را به ما داده است. پس باید غذا را با نام او شروع کنیم.
 من هم زیر لب می‌گویم ...
 نگاهم به عمو می‌افتد. او لقمه‌ها را کوچک بر می‌دارد و با دهان بسته، آرام و بی‌صدا می‌جود.
 بعد از غذا پدر خدا را شکر می‌کند و می‌گوید: الحمد لله، خدایا به همه‌ی گرسنگان غذا بده!
 من هم زیر لب دعا می‌کنم ...

با کمک هم سفره را جمع می کنیم. من تگه های ریز نان را پایین درخت
می ریزم.
گنجشک ها روی زمین می نشینند و جیک جیک می کنند.
فکر می کنم آن ها می گویند: ...



دوست دارم



هر بار که غذا می‌خورم، از خدا تشکر کنم و بگویم ...

گفت و گو کنیم



هنگام غذا خوردن، خوب است چه کارهایی را انجام دهیم و چه کارهایی را انجام ندهیم.

۱- اگر غذا داغ است، نباید آن را فوت کنیم.

۲-

۳-

۴-

۵- هر روز صبحانه را کامل بخوریم.



امین و مینا



امین و مینا با خانواده‌شان برای استراحت و تفریح به باغ پدر بزرگ رفته‌اند.
عبارت‌ها را کامل کنید.



لقمه‌ها را

.....
.....

بعد از غذا

.....
.....

لقمه‌ها را

.....
.....

می‌جویم

غذا را با نام

.....
.....



مطمان محترم و اولیای گرامی دانش آموزان و صاحب نظران می توانند نظر اصلاحی خود را در باره باروی مطالب

این کتاب از طریق نامه پستی ۳۶۳ ۱۵۸۵۵۱ - گروه ورسی مربوط و یا پیام نگار (Email)

ارسال نمایند. talif@talif.sch.ir

دبیر نامه پستی و آیدت کتاب ورسی